



زندگینامه

شهید حمید رضا عسگری قورتانی روز بیست و سوم شهریور هزار و سیصد و چهل و شش در اصفهان به دنیا آمد. نام و صفات حمید رضا قبل از تولد در خواب به مادر مهربان و صبورش الهام شده بود و او به خوبی می دانست که فرزندی خاص در راه دارد. انس و الفت خاصی بین مادر و حمیدرضا ایجاد شده بود. از همان دوران کودکی استعداد بالایش توجه دیگران را جلب می کرد. تحصیلات ابتدائی و راهنمایی خود را در مدرسه حکیم سنائی به عنوان دانش آموز ممتاز به پایان رساند. دوران دبیرستان حمیدرضا ایام جنگ بود و او اکثر اوقات خود را صرف فعالیتهای مذهبی و فرهنگی بسیج و کمک های مردمی پشت جبهه می کرد به همین دلیل مورد توجه دبیران و معلمان خود قرار گرفته بود اما در کنار همه فعالیتهايش بسیار خوب درس می خواند و همیشه شاگرد اول بود. در سال شصت و چهار با معدل عالی از دبیرستان هراتی فارغ التحصیل شد و سال بعد در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد. تحصیلات مقدماتی حوزه را از دوران راهنمایی شروع و تا پایان دوره دبیرستان با جدیت ادامه داد. به امام علاقه زیادی داشت و چند بار هم برای دیدن ایشان رفته بود. به مطالعه کتب مذهبی و علمی به خصوص کتابهای امام علاقه فراوان داشت و اگر فرصتی پیدا می کرد به نگارش و سرودن شعر می گذراند. نسبت به انجام احکام شرعی بسیار مقید بود و اغلب اوقات را به تفحص و مطالعه توضیح المسائل مراجع می گذراند و برای مسئله های بی جواب با دفتر امام مکاتبه می کرد و جواب می گرفت. در بین دوستان و آشنایان او مرجعی برای گرفتن جواب مسائل شرعی بود. هر چند او از این کار اکراه داشت و به همه خواندن و مطالعه کتاب های مراجع را توصیه می کرد. نسبت به افراد خانواده مهربان و خوشرو بود و در برخورد با دوستان و آشنایان متواضع و مخلص بود. حمیدرضا با رضایت پدرش از طریق لشکر ۱۴ امام حسین، گردان امام حسن (ع) به منطقه عملیاتی فاو رفت. هنوز یک ماه نشده بود که در روز جمعه هجدهم مهر سال شصت و پنج بر اثر اصابت خمپاره از کمر به بالا متلاشی شد و به فیض شهادت نائل آمد.

السلام علیک یا ابا عبدالله انی سلم لمن سالکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم
 نامم حمید رضا مفتخر به شیعه دوازده امامیه ، سرورم آقا امام زمان، سالارم آقا امام حسین (ع) ، یاورم علی ابن
 ابی طالب، رهبرم خمینی روح خدا، آنچه می نویسم به عنوان وصیتی است که به عنوان توبه نامه ای است. خدایا
 تو شاهد باش که مدت زمانی است که همیشه دعای من این است که خدایا آنچه رضای تو است برایم مقدر
 فرما خداوندا آخرین امیدم این است که رضی الله عنهم و رضو عنه باشد. خداوندا امیدوارم که ما را آن چنان که
 خود دانی هدایت کنی خود گفتمی جبران می شود اما خدا دوست دارم که جبران بشود به هدایت و رضایت.
 پدر و مادر عزیزم خجل زده و شرمنده ام. آن قدر به خدا دوستتان دارم که حتی آن وقتی که حرفمان می شد
 ناراحت می شدم آخر من کم عقلم و کم ظرفیت. به هر حال امیدوارم که مادر عزیزم افتخار کنی که بچه ات به
 راهی رفت که ابا عبدالله رفت این افتخار بزرگی شاید باشی. شما پدر بزرگوارم امیدوارم خطاهای این حقیر را
 ببخشید و تو برادرم اگر رفتم تو باید حامل رسالت ابا عبدالله باشی و تو خواهرم تو باید زینب گونه پیام هل من
 ناصر حسینی را بگویی. گرچه خود قلبی سیاه دارم و گناهکارم و امیدوارم که خداوند آن ها را ببخشد (چون
 خود گفت رحمان و رحیم است). نکاتی را ناراحت بودم که آن ها را بازگو می کنم. اول مسئله جنگ است: ما
 حرفمان از اول این بود که جنگ تا پیروزی و این نور چشم خمینی است که باید خط مشی جنگ را طرح
 ریزی می کنند آنچه او بگوید روی چشم میگذاریم. مسئله دوم انقلاب است: برادر عزیز و خواهر عزیزم
 ، پدران شهدا و مادران شهدا، امت این تحفه ای بود از جانب خداوند که به شما ارزانی شد آن را تحت لوای امام
 امت نگه دارید. سوم مسئله دولت است: دولتی دولت خدمتگزار است که در طی این مدت با این همه سختی ها
 توانست ملت را از در بدری نجات بخشد باید آن را تقویت و تائید نمود .

اما مشکلاتی هست بدانید که این مشکلات را باید عزیزان ما جوانان متعهد و تحصیل کرده آن ها را حل بکنند.
 امیدوارم که روزی برسد که ایران، نامی بر سر زبان ها باشد و مسلمین به این نام افتخار کنند. چهارم مسئله بی
 حجابی و فساد و منکر است. خواهرم این پیام را بشنو که به تو می گویم گرچه دولت نتوانست برخوردی قاطع
 داشته باشد ولی بدان روزی خواهد رسید که صبر مردم تمام خواهد شد و این بی بند باری پایان می پذیرد. به هر
 حال سخن را کوتاه کنم. خداوند ما را ببخشاید و ما را به آن چه رضای اوست قرار دهد .

از تمام استادان، دوستان هم مباحثان، آشنایان و دوستانی که شاید بتوانم بگویم اگر آنها نبودند و اوایلاتشکر می
 کنم. خداوند ما را به آنچه رضای اوست قرار بدهد. ای مردم تو را بخدا قدر این نور چشممان خمینی عزیز را
 بدانید. فی الاخر وصیتی دارم کل ما یملک من حدود چندین جلد کتاب، یک میز تحریر، یک ساعت، صدو
 بیست هزار تومان در قرض الحسنه است. امیدوارم بتوانم وصایای زیر را خود قبل از فوت انجام دهم
 ولی..... یکسال نماز قضای احتیاط برایم بجای آورید. چون قبلاً نذر کرده بودم که دو سال نماز شب بخوانم ولی
 تابحال توفیق پیدا نکردم تا بخوانم. یکسال نماز شب نذری برایم خوانده شود، یک ختم قرآن، طعام
 سیصد فقیر، یک ماه نماز امام زمان نذری، بیست رکعت نماز نذری احتیاط و چون در ماه مبارک رمضان مسافر

شدم شش روزه ی قضا دارم .امیدوارم که بتوانم اگر رضای خدا بر این بود که زنده بمانم خدمتگزار و دلسوزی
برای این ملت باشم. انشالله

حمیدرضا عسگری قورتانی ۶۳/۵/۲۸

خاطره ای از زبان مادر حمیدرضا

برای حمیدرضا چهارماهه حامله بودم که یک شب جمعه خواب دیدم سید نورانی به من نزدیک می شود ایشان فرمودند من امام زمان شما هستم بعد دستش را روی شانه ام گذاشت و بازوبندی داد و فرمودند: این را به بازوی حمیدرضا ببند .گفتم من حمیدرضا ندارم. فرمودند چرا تو نامش را حمیدرضا می گذاری او نشانه ای از من دارد . بعد انگشت راستش را بر روی پهلوی راست من گذاشت. در همان لحظه من از خواب بیدار شدم. صبح خوابم را برای پدربزرگ حمیدرضا تعریف کردم. ایشان در حال خواندن قرآن بودند .سرش را بالا گرفت و خدا را شکر کرد و گفت این بچه شخص مومن و ذخیره ما می شود باید از او خوب مراقبت کنی .زمانی که حمیدرضا به دنیا آمد یک خال به اندازه یک سکه در پهلوی راستش بود. پدربزرگ آن را چند بار بوسیده و به من گفت مراقب این بچه باش. هر وقت که حمیدرضا را حمام می کردم می گفتم فدای این نشانت. حمیدرضا درباره خالش پرسید من قضیه را برایش تعریف کردم او خوشحال می شد و می گفت این هدیه امام زمان (عج) به من است.